



بخش اعظمی از اندیشه سیاسی شیعه تحت تأثیر قیام عاشورا/ ابعاد سیاسی قیام عاشورا

مدیرگروه سیاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با بیان اینکه بخش اعظمی از اندیشه سیاسی شیعه تحت تأثیر قیام عاشورا است...

مدیرگروه سیاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی با بیان اینکه بخش اعظمی از اندیشه سیاسی شیعه تحت تأثیر قیام عاشورا است، گفت: امروزه خیلی از اهل سنت با وجود اینکه تکمین در برابر حاکمان را جایز می دانند اما همواره دارند با ظلم مقابله می کنند. به گزارش خبرنگار مهر، یکی از محورهای قابل توجه در موضوع عاشورا که تاکنون نیز کمتر به آن پرداخته شده، بررسی تأثیر و نقشی است که این حرکت بزرگ در فقه سیاسی ما داشته است. یک نگاه به جنبه فقهی عاشورا، همان است که به صورت گسترده در ابوابی چند از عبادات و بر اساس متون روایی، مورد توجه فقهای عظام قرار گرفته و آن همه آداب و سنن و احکام در فصول مختلف نماز و زیارات و روزه و طهارت و مانند آنرا ویژه خود ساخته است و همه فقها نیز طبعاً به آن پرداخته و در ابواب مختلف فتوا داده اند. یک نگاه به بعد فقهی نیز در عرض تحلیلها و ارزیابیهای تاریخی، اجتماعی و کلامی واقع شده و می شود و اصل حرکت امام(ع) را در چارچوب موازین فقهی بررسی می کند تا نشان دهد قیام امام(ع) از نقطه نظر فقهی، چه صورتی دارد و در کدام جایگاه قرار می گیرد و در واقع حرکت امام(ع) را بر اساس موازین موجود فقهی چگونه باید تفسیر و تحلیل کرد؟ چنان که می توان همین پرسش را از نقطه نظر تاریخی و اجتماعی داشت و یا آنرا از نظر کلامی و در محدوده بحث علم امامت مطرح ساخت. اما از منظر فقهی می توان نگاه سومی نیز برخاسته از نگاه دوم، به حرکت امام(ع) داشت و آن نقشی است که در فقه موجود و در کلمات فقهای عظام داشته است و چگونگی طرح و تحلیل آن به عنوان مستندی فقهی و در واقع به مثابه مصداقی از سنت عملی معصوم(ع). این همان بعدی از عاشورا است که علی رغم اهمیتی که دارد کمتر به آن پرداخته شده است. در گفتگو با حجت الاسلام والمسلمین سیدسجاد ایزدهی مدیرگروه سیاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به بررسی ابعاد سیاسی قیام عاشورا پرداختیم که اکنون از نظر شما می گذرد.

*یکی از شبهاتی که در مورد امام حسین(ع) مطرح است این است که چرا حضرت همانند امام حسن(ع) صلح نکردند و با وجود یاران اندک در برابر دشمن ایستادند و به شهادت رسیدند؟

قبل از پاسخ به این سؤال باید مقدمه ای را عرض کنم؛ اصولاً وقتی انبیاء(ع)، اولیاء و فرستادگان الهی از جانب خدا مأمور می شوند که بشر را به سوی خدا هدایت کنند، مد نظرشان است که حاکمیت خداوند را در زمین پیاده کنند و غایات و اهداف خلقت بشری، تشریع و سعادت انسان را در زمین محقق کنند. برخی اوقات زمینه انجام چنین فعالیتی فراهم است و به سادگی این کار انجام می شود یا حداقل با مقدماتی این کار انجام می شود و لذا حاکمیت صالحان شکل می گیرد. پیامبر اسلام(ص) با مشقات زیاد حاکمیت صالحان را تشکیل دادند و فلسفه شان از حکومت و حاکمیت در مرحله غایی ایجاد تمدن اسلامی مبتنی بر نیازهای فطری انسانها و در عین حال مبتنی بر آموزه های وحیانی است که به خداوند عالم مستند است. برای اینکه دین در جامعه محقق شود نیاز به هادیانی دارد که در عین حال والی باشند و تدبیر کنند و زمام جامعه را به دست بگیرند و مدیریت و سیاست و تربیت کنند.

برخی از مواقع با اینکه مقتضی این کار موجود است اما عملاً با موانع اساسی مواجه می شود و به گونه ای است که حاکمیت حداکثری امام را در جامعه غیرممکن می کند مثلاً 25 سالی که حضرت امیر(ع) مجبور بودند خانه نشینی کنند یا زمانی که امام حسن(ع) مجبورند صلح کنند. اصل فرضیه که اینها حاکمانی منصوب از جانب خداوند برای هدایت حداکثری افراد و جامعه هستند مفروض است اما آیا می توان به زور و اجبار مردم را به سمتی برد؟ قطعاً خیر! باید مردم را هدایت کرد تا مردم براساس باور به حاکمی تمکین کنند تا حاکم بتواند امور خود را به پیش ببرد. در زمان حضرت امیر(ع) هم این گونه بود و حضرت به خاطر شرایط اجتماعی، سیاسی و ... بعد از رحلت پیامبر(ص) نمی توانستند متصدی امور شوند. بعد از اینکه فضا میسر شد حضرت حاکمیت را گرفتند و توسعه حداکثری احکام دین در جامعه را محقق کردند. البته مردم و دشمنان بعداً این وضعیت را بر نتابیدند و عملاً حضرت به غایت ممکن خود نرسید. فضای دوران امام حسن(ع) را می توان بر همین اساس تعبیر کرد. اما فضای دوران امام حسین(ع) متفاوت است.

*این تفاوتها به چه چیزی بر می گردد یعنی وظیفه حضرت متفاوت بوده یا شرایط زمانی و مکانی متفاوت بوده است؟!

امام حسین(ع) که امام و از جانب خداوند منصوب است طبیعتاً از جانب مأمور است که در شئون زندگی دخالت کند یعنی هم امور معاد و هم امور معاش مردم را مورد عنایت قرار دهد. با عنایت به اینکه تدبیر شئون حداکثری مردم جز با حاکمیت سیاسی محقق نمی شود و اگر امام، امام باشد و حاکمیت سیاسی نداشته باشد عملاً حاکمان مستقر نخواهند گذاشت تا این فضا به دست حاکمان صالح بینجامد و لذا همواره میان شایستگان عالم (ائمه(ع)) و در مقابل آن حاکمان جائز درگیری وجود داشته

است.

امام حسین(ع) از یک طرف وظیفه ای داشت و آن تحقق حاکمیت حداکثری دین در جامعه براساس تشکیل نظام سیاسی، اجتماعی و اخلاقی و تربیتی بود. از سوی دیگر با مسأله ای مواجه می شوند که حضور حاکم جائری بنام یزید است که عملاً دین را از مجرای خود منحرف کرد و فضای اسلام را به جایی برد که دیگر قابلیت برگشت نداشته باشد. امام حسین(ع) از یک طرف موظف است که علیه حاکم جائری که می خواهد دین را از بین ببرد قیام کند. همه علما و پیامبران موظف به چنین فریضه ای هستند که بر علیه ظلم و جور فراگیر مقابله کنند و با کسی حاکمیت دین را زیر سؤال می برد مبارزه کنند. برای امام حسین(ع) در زمانی این فضا میسر شد و مردم دور آن حضرت جمع شدند و قول دادند که برای تحقق حاکمیت دین الهی با امام بیعت کنند. چون بستر مساعد است، براساس این پیش فرض امام حسین(ع) موظف شد حاکمیت الهی را اجرا کند و بر همین اساس متناسب با نامه هایی که مردم کوفه دادند و اعلام آمادگی ای که کردند و فضای از بین بردن حاکم جائر میسر است.

امام موظف و مکلف بودند که این امر را انجام دهند و بنابراین خواستند به کوفه بروند و این فضا را به دست بگیرند. از طرف دیگر بعد از مدتی این فضا، امام می بیند که مردم کوفه شانه تهی کردند و از قول و قرار خودشان پرتابیدند اما از طرف دیگر امام همچنان موظف است که فضای نور را در ظلمت نشان دهد. در فضایی که ظلمت فراگیر است اگر نوری نباشد دیگر هیچ گم گشته ای راه را پیدا نخواهد کرد نه برای زمان خود و نه برای زمانهای دیگری. از بین بردن شخصی بنام یزید به عنوان حاکم جائر گرچه وظیفه ای است برای امام و دیگران اما فراتر از این وظیفه، وظیفه ای است که هدایت اسلام و مردم به سوی اسلام حداکثری در طول قرون متمادی باید تضمین شود. از باب مقدمه واجب؛ اگر هدایت دین حداکثری در جامعه جز به واسطه این قیام میسر نمی شود، این قیام واجب می شود، چون تحقق حاکمیت دین در جامعه واجب است و مقدمه واجب هم عقلاً و هم شرعاً واجب است.

*ما می گوئیم بیداری اسلامی تحت تأثیر انقلاب اسلامی است و چون انقلاب اسلامی تحت تأثیر قیام امام حسین(ع) است. پس در واقع می توان گفت بیداری اسلامی تحت تأثیر قیام امام حسین(ع) است. این نظر من درست است؟

بله! امروزه خیلی از اهل سنت با وجود اینکه تکمین در برابر حاکمان را جایز می دانند اما همواره دارند با ظلم مقابله می کنند یعنی الگوی کامل از امام حسین(ع) گرفتند و ظلم را بر نمی تابند و مبارزه با ظلم را بر خودشان فرض می دانند و امر به معروف و نهی از منکر در عرصه حکومت را برای خودشان لازم می دانند و حاکمان را نقد می کنند. حاکمان ظالم را از تحت پائین می کشند و اگر هر گونه رفتاری از سوی امام حسین(ع) صورت می گرفت شاید این نتیجه ای را که فراگیر و دوجوانب میسر نمی شد و عملاً این گونه است که پیروزی امام حسین (ع) تضمین می شود. پیروزی منطق و مکتب امام حسین(ع) و عملاً ما الگوهای جهان معاصر را در همین راستا می توانیم ارزیابی کنیم.

*بازتابهای قیام عاشورا در فقه سیاسی شیعه چقدر بوده است؟

معمولاً سرفصل اساسی بنام «حاکم جائر» در فقه وجود دارد که حاکم جائر را به حاکم جائر کافر، حاکم جائر مسلمان و حاکم جائر مسلمان را به حاکم جائر موافق و مخالف یعنی شیعه یا اهل سنت تقسیم می کنند. در تقابل با این حاکمان افراد چه وظیفه ای در قبال حاکمان دارد منطق فراگیری وجود دارد؛ از یک طرف در منطق فقه وجود دارد که انسان به هیچ وجه نباید ذیل این حاکمیت قرار بگیرد ولو به اندازه نخ کردن سوزنی، طبیعتاً کسی که زیر حاکم جائر قرار گیرد و مثلاً در آن دستگاه کار کند اگر به سفر برود نمازش تمام است چون اصلاً سفر، سفر حرامی است. این منطق پذیرفته شده است و لذا به هیچ وجه نباید حاکمان جائر را مشروع شمرد و نمی توان با آنها همکاری کرد، مگر به واسطه مصلحتی مهمی. پس بنا بر منطق اولیه اسلام امام حسین(ع) به هیچ وجه با یزید همکاری نمی کند و اصالت عدم مشروعیت یزید را باور دارد و اعلام می کند و با او بیعت نمی کند. مردم را از بیعت با او منع می کند و در سوی مقابل همچنان که امام رضا(ع) در برابر حاکم جائر می رود ولو به زور یا مثلاً امام کاظم(ع) فردی مانند علی بن یقطین را در زمان هارون به وزارت آنها منصوب می کند تا در نهایت بتوان از ظلمی جلوگیری کند یا حق مظلومی را بگیرد. به هر حال توصیه های این چنین داریم.

امام حسین(ع) براساس منطق اولیه که مبارزه با حاکم جائر با یزید جنگ می کند و در منطق دوم با معاویه براساس حفظ اسلام و بقایای اساس اسلام طبیعتاً به آن عهدنامه صلح امام حسن(ع) پایدار می ماند.

در بحث امر به معروف و نهی از منکر از مواردی است که معمولاً وقتی در فقه طرح می شود و موارد اعلائی آن را در نظر می گیرند امر به معروف جدا از موارد لسانی، اینکه به زور و غلبه نیاز باشد امام حسین(ع) را مثال می زنند که امر به معروف عملی و

یدی است و زبانی نیست. بلکه امر به معروف زبانی را هم به امام حسین(ع) مثال می زنند اینکه انسان باید قدرت پیدا کند تا امر به معروف کند که اگر قدرت حاصل شد امر به معروف کند. آیا قدرت، شرط تکلیف است یا نیست؟ از مسائلی است که در فقه مطرح شده و از واقعیت عاشورا برای پاسخ به آن استفاده می کنند این است که گونه سیاسی و گونه تعامل با حاکمان در فقه سیاسی و مبارزه با آنها یا شرایط همکاری با حاکم جائر در موارد خاص در مباحث فقه سیاسی تدوین شده است.

تعبیری که امام حسین(ع) برای شخص یزید به کار می برند این است که «من از جدم شنیدم که خلافت بر ابوسفیان و آل او حرام است» و لذا اگر صحبت از دموکراسی صرف باشد به این معنا که مردم دور کسی را گرفتند و او را قبول کردند پس مشروع است در منطق امام حسین(ع) منتفی است و حتی امام حسین(ع) ولو همه مردم با یزید باشند ولی عملاً یزید نامشروع است چون ریشه مشروعیت و حاکمیت در انتصاب الهی و منسوب بودن به خداوند است. طبیعتاً یزید چنین چیزی را ندارد و نمی تواند حکومت کند. از سوی دیگر کسانی مانند یزید و معاویه کسانی هستند که انقلاب پیامبر(ص) را زیر سؤال بردند، یعنی پیامبری که انقلاب کرد تا ارزشهای جاهلی از بین برود اینها آمدند بعد از مدتی ارزشهای جاهلی را علم کردند و در واقع بر علیه انقلاب پیامبر(ص) قیام کردند و در مخالفت با او حرکت کردند. طبیعی است اگر انقلابی صورت بگیرد مخالفان انقلاب حق تصدی بر حاکمیت نخواهند داشت. همچنان که در زمان حاضر و در انقلاب اسلامی این گونه است. کسانی که بر علیه انقلاب فراگیر فکر می کنند طبیعتاً حق حاکمیت ندارند و باید با آنها مبارزه کرد.